



پاسخ به کتاب آسیب شناسی یک شکست ، نوشته علی میرفطروس 1.

حمید رضا مسیبیان

مدتها پیش مطالبی از «علی میرفطروس» با عنوان «آسیب شناسی یک شکست» دیده بودم که به شدت در تلاش بود تا با نسبت دادن دروغ‌های مکرر به دکتر مصدق به خیال خودش او را تخطئه کرده و برای پهلوی تبلیغ نماید اما با یک نگاه سطحی متوجه شدم که مطلب به حدی بی ارزش است که اصلا حیف است وقت پاسخ و تایپ برای آن گذاشت و ترجیح دادم که این مطلب را نیز مانند صدها چون این نادیده بگیرم ... اما چندی نگذشته که جماعتی از متوهمان بازگشت نظام ارثی به ایران چنان از این مطالب تعریف کرده و خود را گم کرده‌اند که گوئی به کجای دنیا رسیده و مطلبی را پس از نیم قرن نابغه بزرگ آنها میرفطروس کشف کرده و برای اولین بار چنین تحقیقاتی در جهان انجام شده و

پاسخ خط به خط دروغ نگاری‌ها و اهانت‌های علی میرفطروس به زنده یاد دکتر مصدق در مطالبی با عنوان «آسیب شناسی یک شکست»! (بخش اول)

«گزیده عجیب‌ترین دروغ‌ها و ادعاهای بخش اول کتاب آسیب شناسی یک شکست نوشته علی میرفطروس»:

1- اعلام اینکه ریشه انقلاب بهمن ۵۷ در کودتای 28 مرداد بوده (که قطعاً صحیح است) اما بدون اشاره به 25 سال قانون شکنی و ظلم و فساد بعدی محمد رضا پهلوی؟!!

2- مقایسه برافتادن شیخ خزعل در جنوب با ملی شدن نفت و متلاشی شدن پایگاه استعمار بدون اشاره به اینکه که شیخ و رضاخان در حضور نماینده انگلیس برای هم به قرآن سوگند خوردند و بعد در یک مهمانی شیخ بیهوش و به تهران منتقل شده بود و بدون اشاره به برتری تعداد نیروی شیخ نسبت به رضاخان و ...

3- مقایسه خروج ارتش شوروی از آذربایجان با ملی شدن نفت بدون اشاره به اولتیماتوم آمریکا و فشار غرب با ملی شدن نفت و متلاشی کردن پایگاه استعمار در جهان شرق.

4- منصفانه خواندن کتاب خاطرات زاهدی کودتاجی

5- مثبت خواندن قرارداد ننگین 1933 نفتی رضاشاه بدون اشاره به کاهش حق ایران در بررسی امور شرکت نفت و تقلیل خیانت بزرگ تمدید 60 ساله امتیاز نفت (تا زمان هاشمی رفسنجانی) در حد یک اشتباه و ...

6- ادعای عدم رد لایحه گس-گلشانیان در نامه دکتر مصدق به مجلس و حال آنکه علاوه بر اقدامات دکتر مصدق در هدایت برخی نمایندگان در همان نامه او ضرر این قرارداد را هزار بار بدتر از داری دانسته بود. (عین نامه آورده شده)

7- ادعای سیاست موازنه منفی دولت ساعد در دوران بعد از شهریور 1320 بدون اشاره به تلاش ساعد برای اعطای امتیاز نفت به آمریکا و جنجال درست شده بعد از این اقدام و دخالت شوروی و ...

8- ادعای ارائه طرح 50-50 شدن نفت توسط رزم‌آرا و حال آنکه او هرگز چنین چیزی را طرح نکرده بود (به فرض وجود داشتن).

9- ادعای حیرت‌انگیز مثبت بودن طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی مورد حمایت رزم‌آرا که طرحی با خطر شدید تجزیه ایران بوده است. گوئی هرکس در برابر دکتور مصدق قرار گرفته و هر طرحی داده باید حمایت شود شاید دکتور مصدق تخریب شود.

10- ادعای ترور رزم‌آرا در 4 روز بعد از سخنرانی تند دکتور مصدق و حال آنکه ترور او حداقل 8 ماه پس از سخنرانی دکتور مصدق اتفاق افتاده و بر عکس ترور رزم‌آرا مدت کوتاهی بعد از دیدار فدائیان اسلام با شخص شاه و تحریک به قتل رزم‌آرا توسط شاه بوده است! اما برای تطهیر پهلوی هم قرارداد بسیار ننگین 1933 و هم این ترور رزم‌آرا باید وارونه جلوه داده شوند.

11- تلاش برای اینکه بحث ملی شدن نفت را به نمایندگان مجلس چهاردهم منتسب کند (بدون اعلام مستقیم) و بدون اشاره به اینکه آن نمایندگان متعلق به حزب توده بوده و همینان چند روز قبل از ارائه طرح لغو امتیاز نفت جنوب خواهان اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی بوده و هدف آنها از طرح الغای امتیاز جنوب تنها درگیری با انگلیس بوده است.

مدت‌ها پیش مطالبی از «علی میرفطروس» با عنوان «آسیب شناسی یک شکست» دیده بودم که به شدت در تلاش بود تا با نسبت دادن دروغ‌های مکرر به دکتور مصدق به خیال خودش او را تخطئه کرده و برای پهلوی تبلیغ نماید اما با یک نگاه سطحی متوجه شدم که مطلب به حدی بی‌ارزش است که اصلاً حیف است وقت پاسخ و تایپ برای آن گذاشت و ترجیح دادم که این مطلب را نیز مانند صدها چون این نادیده بگیرم چراکه مطمئناً هرکس که کمترین شناختی از تاریخ معاصر داشته باشد با یک بار خواندن این مطلب به عمق دروغ‌گوئی این جماعت پی خواهد برد و واقعاً حیف است که برای چنین مطالبی وقت گذاشت و بسیار بهتر است که بجای پاسخ به افراد در مورد خود آن بزرگمرد حقایق را نوشت که بسیار گویا خواهند بود اما چندی نگذشته که جماعتی از متوهمان بازگشت نظام ارثی به ایران چنان از این مطالب تعریف کرده و خود را گم کرده‌اند که گوئی به کجای دنیا رسیده و مطلبی را پس از نیم قرن نابغه بزرگ آنها میرفطروس کشف کرده و برای اولین بار چنین تحقیقاتی در جهان انجام شده و ... همچنین به استناد همین مسائل به دوستان ملی اهانت کرده و ... (بنگرید به وبلاگ روزنامک و ...) که این سخنان مضحک مرا مجبور کرد که پاسخی برای این مطلب بنویسم و به این لحاظ تصمیم گرفتم تا خط به خط مطالب مربوط به دکتور مصدق در این کتاب (!؟) را یکی یکی آورده و پاسخ دهم. خوانندگان محترم پس از مطالعه این مطلب که پاسخ خط به خط هر جای آن کتاب است که نام دکتور مصدق را آورده، می‌توانند به روشنی قضاوت کنند که آیا چنین مطلبی اصلاً ارزش پاسخ دادن داشته و یا بزرگان ملیون حق دارند که اصلاً نامی هم از آن نمی‌آورند چراکه اگر مطلبی حداقل دارای 20 درصد حقیقت هم باشد و یا بتوان از آن مطلبی یاد گرفت باز ارزش پرداختن دارد اما اینکه برای پاسخ یک مطلب تمام کار فرد اشاره به دروغ‌ها باشد واقعاً بی‌ارزش‌تر از آن است که برایش دست به قلم برد. لازم به ذکر است که گزیده این به اصطلاح کتاب «آسیب شناسی یک شکست» در وبلاگ روزنامک وجود داشته و همچنین بجز این کتاب هم باز گوهرفشانی‌های این آقا ادامه داشته و مریدان او با او در این زمینه مصاحبه کرده و باز او به خیال خود در مورد تاریخ معاصر اظهار نظر کرده که در این مطلب نه تنها پاسخ آن کتاب (در 16 بخش) بلکه پاسخ تمام مصاحبه‌ها را هم خواهیم داد و پس از آن خوانندگان محترم می‌توانند درباره ارزش پاسخ دادن به این مطلب بهتر قضاوت نمایند و باید گفت که دروغ‌نگاری در تاریخ معاصر ایران که به شکل بسیار بدی از دوران پهلوی گسترده شد هنوز هم در اینان ادامه داشته و از هیچ دروغ‌نگاری ابائی ندارند اما جالب است که توانائی حفظ ظاهر را هم

ندارند. همچنین باید به این نکته مهم اشاره کرد که هدف اینان نه نقد دکتر مصدق بلکه شکستن نماد آزادی و دموکراسی ایران است چرا که در غیر این صورت اگر اینان نیز بجای نظام ارثی و پدر و فرزندی به یک جمهوری دموکراتیک معتقد بوده و در آن چارچوب فعالیت کنند هر نوع نقد دکتر مصدق نیز در یک فضای منطقی قابل بررسی است اما تمام هدف اینان این است که به نوعی با شکستن نماد آزادی و دموکراسی ایران به اهداف دیگر خود برسند غافل از اینکه با تخریب دکتر مصدق ره به جایی نبرده و بیش از پیش خود را رسوا خواهند کرد و اگر منتقدان با اندکی صداقت از جمهوری آزاد حمایت کرده و نظام ارثی را نفی کنند بخش عمده مشکلات حل خواهد شد اما تنها دو گروه طرفدار بازگشت نظام ارثی به کشور و یا طرفدار دیکتاتوری دینی از این روند غیر اخلاقی برای تخطئه نماد آزادی ایران سواستفاده کرده و خود را بیش از پیش رسوا کرده و زحمت تایپ و پاسخ را هم به دوش ملیون می‌اندازند...

در اینجا از بخش نخست کتاب آسیب شناسی یک شکست شروع کرده و هر جا اشاره به نام دکتر مصدق هم وجود دارد مطلب را بررسی خواهیم کرد فقط توجه شود که صرف نظر از مطالب مربوط به دکتر مصدق باز هم این بحث اشتباهات بسیار زیادی دارد که پرداختن به آن متشوی 70 من خواهد شد و برای درک بهتر در مورد اولین بخش کتاب به تعدادی از این جلیات تاریخی اشاره خواهد شد که خوانندگان محترم دید بهتری در مورد سطح دروغ این مطلب پیدا کنند اما در بخش‌های بعدی تنها بر مطالب مربوط به دکتر مصدق بررسی خواهد شد و به این منظور عین مطالب را آورده و زیر آنها خط خواهیم کشید و پاسخ را هم در زیر مطلب می‌آوریم و ضمناً اصل این مطالب هم در سایت خود میرفطروس و یا وبلاگ مریدان او در روزنامک هم وجود دارد.

دکتر محمد مصدق؛ آسیب شناسی یک شکست

(بخش نخست)

« زندگی و کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، بیش از هر دولتمرد یا سیاستمدار دیگری، موجب بحث ها و مجادلات پایان ناپذیر است آنچنان که می توان گفت که وقایع 28 مرداد 32، سقوط دولت دکتر مصدق و تفرقه ها و کینه ورزی های سیاسی بعد از آن، زمینه ساز انقلاب اسلامی بوده است!»

باری از همینجا هدف آقای میرفطروس و نارضایتی او از سقوط پهلوی عیان است. او از تفرقه و کینه می‌گوید چراکه ملیون هنوز به دلیل کودتای ننگین 28 مرداد از سیستم پهلوی نفرت دارند و در انقلاب علیه شاه عمل کردند و گوئی گناهی بزرگ در مبارزه با استبداد مرتکب شده‌اند و این کودتا را زمینه انقلاب می‌داند اما باید به او گفت که اولاً ابعاد فاجعه کودتای ننگین 28 مرداد در این حد نبوده و آن کودتا پایه سیاست جدید استعماری جنایتکارانه آمریکا در جهان شده و در وصف آن همین بس که در یکی از جدیدترین پژوهش‌ها درباره 28 مرداد و سیاست آمریکا توسط استفان کینزر نویسنده معروف آمریکائی انجام شده و با نام « همه مردان شاه » به چاپ رسیده ، حتی ریشه حوادث یازده سپتامبر هم در 28 مرداد پیدا شده است. و این نظر يك ملي گراي ايراني نيست بلکه نظر يك آمریکائی است که از نفرت مردم جهان از آمریکا ناراحت است .

او با بررسی 28 مرداد و خاطرات روزولت نتیجه می‌گیرد که پس از این موفقیت، دالس بلافاصله برنامه های دیگری را طراحی کرد. حتی روزولت هم صراحتاً" به این مطلب اشاره می‌کند. سال بعد رئیس جمهور گواتمالا توسط آمریکا ساقط شد. حوادثی که به دنبال آن به ایجاد جنگ داخلی در این کشور منجر شد، موجب مرگ صدها هزار نفر گردید. آئنده رئیس جمهور شیلی هم با کودتای مشابهی

سرنگون شد و در کاخ خود به قتل رسید. و پینوشه دیکتاتور فاسد شیلی، بجای او نشست و هزاران نفر را به کام مرگ فرستاد.

پس از آن سیا در صدد خلع رهبران کوبا، کنگو و ویتنام و ... بر آمد. عملیات «خلیج خوک ها» و غرق شدن آمریکا در مرداب ویتنام که بیش از ۵۰۰۰۰ آمریکایی را به کام مرگ فرستاد، نتیجه این سیاست امپریالیستی بود. و به این ترتیب روند این حوادث، بخش عظیمی از مردم جهان را به شدت بر ضد آمریکا برانگیخت و هنوز هم ادامه دارد. با مشاهده این موارد باید به زیرکی مصدق آفرین گفت چراکه شکست او هم با کمترین هزینه بود و مثلاً اگر مصدق دست به اقدامات شدید می زد، آنچه نصیب ملیون می شد، خسونت بسیار شدید بعدی علیه آنها بود که شاهد واضح آن هم حوادث سایر کشورها از جمله شیلی، گواتمالا و ... بود که با تحمل هزینه های سنگین انسانی محکوم به شکست شدند.

«کینزر» در کتاب خود که مورد بحث سیاستمداران آمریکایی هم قرار گرفته، این سوال را مطرح می کند که چرا ملت او باید بهای گزاف این عملیات را بپردازد؟

البته قبل از کینزر هم محققانی چون گازیوفسکی، در تحقیقات گسترده ای به این مساله که کودتای ۲۸ مرداد (۱۹ اوت ۱۹۵۳) اولین تجربه آمریکا در براندازی دولت ها پس از جنگ بوده و مسائل بعدی آن اشاره می کند.

دیوید پینتر مورخ برجسته آمریکایی در این باره می نویسد: «بهای مداخله در ایران برای ما بسیار گران تمام شد. لزوم همراهی با شرکت های نفت آمریکایی، ایالات متحده را درگیر مداخله در ماجرای ایران کرد و پیامد آن، تخطی از اصول عدم مداخله در امور دیگر کشورها بود.»

و ضمناً نتیجه طبیعی کودتای ۲۸ مرداد بروز قانون شکنی های بعدی شاه بود که در نتیجه تمام زمینه انقلاب نه در اقدامات ملیون که در ۲۵ سال قانون شکنی و استبداد پهلوی بود. او از تمام نارضایتی مردم به کینه ورزی ها اشاره دارد و کمترین اشاره به جنایات و ظلم های شاه ندارد و باید پرسید گیرم ملیون از شاه نفرت داشتند اگر اقدام او قانونی بوده و ۲۵ سال دیکتاتوری و ظلم و فساد نداشت چگونه مردم به آن حد منفجر شدند. حال اینکه بعد از انقلاب هم فقط در دو سال اول آزادی وجود داشت و پس از چند مرحله باز آزادی خواهان دچار مشکل شدند و دیکتاتوری دیگری جایگزین شد بحثی جدا است اما اینکه چنین جماعت حقوق بگیری برای بازگرداندن سلطنت به ایران به چنین حربه های متوسل شده و کمترین اشاره ای به ۲۵ سال بعد از کودتا نداشته باشند نشانگر نیت آنها است که در سراسر مطلب روشن است.

ضمناً آقای میرفطروس اشاره به این دارد که کارنامه دکتور مصدق بیش از هر سیاستمدار دیگری محل بحث بوده که باید گفت بله و این نه تنها در داخل ایران بلکه در سایر کشورهای استعمار زده و خارج ایران هم صدق کرده و به دلیل اینکه هدف آزادی خواهان برای فردای ایران فقط آزادی است خیلی طبیعی است که دیکتاتورها بی ارزش تر از آن هستند که وقت چندانی صرفشان شده و باید به دنبال آزادی و دموکراسی بود.

«ما میراث خوار یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و چه بسا حال و آینده را فدای این عصبیت ویرانساز کرده ایم.»

شاید منظور کلی این مطلب از دید آقای میرفطروس این است که تمام گذشته و ۵۷ سال قانون شکنی و وطن فروشی و دیکتاتوری و خیانت پهلوی را روشنفکران فراموش کنند و در عوض از سلطنت حمایت کنند تا آینده فدای عصبانیت تاریخی نشود اما پاسخی که بارها به آن داده شده این است که شما

هم طرفدار یک جمهوری دموکراتیک و آزاد بوده و آینده ایران را فدای منافع شخصی خود نکنید و بعد به راحتی می‌توان در این موارد صحبت کرد اما مادامیکه شما در صدد باشید تا با شکست نماد آزادی خواهی ایران برای بازگشت نظام ارثی تلاش کنید ره به جایی نخواهید برد. ضمناً بر خلاف نظر شما دانشمند جدید باید گفت که جامعه شناسان بزرگی اعتقاد دارند که ایرانیان ضعف حافظه تاریخی دارند که اگر مردم تاریخ را خوب می‌دانستند خیلی بهتر چهره پهلوی و پهلوی چیان روشن بود.

« رهائی منابع نفتی خوزستان از چنگ شیخ خزعل (تحت حمایت انگلیس) توسط رضا شاه و سر لشگر زاهدی، و یا اهمیت سیاسی - تاریخی اقدام قوام السلطنه در مذاکرات نفت با شوروی ها، خروج سربازان روسی از ایران و در نتیجه: نجات آذربایجان، کمتر از اهمیت ملی کردن صنعت نفت نیست. جالب است که در قضیه نفت شمال و نجات آذربایجان، دکتر مصدق، شخص قوام السلطنه را بهترین و شایسته ترین فرد برای پیشبرد مسئله نفت شمال و ختم غائله آذربایجان می‌دانست، هر چند که بعد - در حوادث منجر به 30 تیر 1331 - این دو سیاستمدار کهنه کار در برابر یکدیگر قرار گرفتند.»

در اینجا در مورد رهائی منابع نفت ایران از چنگ شیخ خزعل بحث کرده تا رضاشاه را خادم در مساله نفت ایران و مخالف انگلیس نشان دهد که باز هم روند کلی مطلب او را نشان خواهد داد. غافل از اینکه در آن دوران انگلیس یک مهره خود را با مهره دیگری عوض کرد و نتیجه بسیار مثبتی هم از آن گرفت چراکه قرارداد داری را به بدترین وجهی تمديد کردند. اما به طور کلی باید خاطر نشان ساخت که تسلیم شیخ خزعل با فشار و تائید عملی انگلیس بوده و این دو با وساطت انگلیس با هم صلح کرده و برای هم به قرآن سوگند خوردند. و باید پرسید اگر انگلیس واقعا حامی شیخ خزعل بوده و به قول این جماعت در صدد حمایت از او بود چرا هیچ اقدام عملی در آن منطقه نکرد؟ (البته ظاهراً در گذشته هم انگلیس از خزعل خواسته بود تا تفاهماتی با دولت داشته باشد اما او به موقعیت خود مغرور بود.) توجه شود که شیخ خزعل در عمل برای دفاع از احمد شاه بر علیه رضاخان قد علم کرده و نیروئی دور خود جمع کرده بود. در زمان حمله رضاخان هم او می‌توانست 25000 نفر نیرو جمع کند اما لشکری که رضاخان در لرستان جمع کرده بود بیش از 15000 نفر نبود (رجوع شود به کتاب دولت و جامعه در ایران/ انقراض قاجار و استقرار پهلوی / ص 390) و بارها هم اعلام کرده بود که نیروی قدرتمندی در برابر رضاخان وارد عمل خواهد کرد و در همین شرایط برخی مخالفان رضاخان در تهران و سایر نقاط هم هم از این موقعیت استفاده می‌کردند که ممکن بود موجب بروز خطر شدید برای قدرت رضاخان باشد و با توجه به رابطه خزعل با احمد شاه باید گفت که او هم به موقعیت خود مطمئن بوده اما در عین حال خزعل چون مهره و وابسته به انگلیس بود بدون تائید آنها جرات هیچ اقدامی نداشت و به عکس با فشار آنها نامه خفت باری برای رضاخان نوشته و تسلیم شده بود که از همینجا شرایط مشخص است. البته در این زمینه دوگانگی هائی در سیاست وزارت خارجه انگلیس بود و برخی مقامات هم از شیخ حمایت می‌کردند اما در هر حال در نهایت برآیند کلی به نفع هم رضاخان و هم بعداً انگلیس تمام شده و اگر قرار بر این بود که انگلیس کمترین حمایت نظامی از خزعل داشته باشد به طور صد در صد باید گفت محال بود رضاخان جرات حرکت داشته باشد که از همینجا مشخص است که انگلیس در صدد بوده تا با ایجاد تمرکز در کشور آن بخش را هم در دست نیروی مطیع خود قرار دهد. توجه شود که در آن مقطع سیاست انگلیس در این جهت بود که با ایجاد یک دولت مقتدر در ایران سدی بر علیه نفوذ شوروی و همچنین حرکت کمونیسم به سمت هند و ... ایجاد کند و به هر حال نهایت این شد که شیخ و رضاخان در حضور لورن مهره مهم انگلیسی با هم صلح کرده و برای وفاداری به هم قرآن خوردند و بدون برخورد نظامی و با برنامه ریزی دیپلماتیک انگلیس به همین راحتی مساله حل شد و خزعل هم اعلام اطاعت کرد که به طور قطع به دستور انگلیس بوده و بعد از مدتی هم در یک مهمانی او را بیهوش کرده و به تهران منتقل کرده و در آنجا تا به آخر عمرش باقی ماند (قول رضاخان!!!) و بعد هم انگلیس هم نه از فامیل خزعل و نه از کس دیگر حمایت نکرد بلکه جناحی در انگلیس که طرفدار رضاخان بودند به پیروزی رسیده و به عکس از تسلط قاطع رضاخان بر کل کشور پشتیبانی کرد چراکه بعد به خوبی خواهیم دید که رضاخان در بحث نفت چنان به ایران خیانت کرد که

اصلاً نیازی به شیخ خزعل و امثال او نبوده و ضربه‌ای که او به ایران زد هرگز از شیخ خزعل و سایر مهره‌ها بر نمی‌آمد (چون سیاست انگلیس در جهت تجزیه ایران نبود قرارداد نفت در اختیار خزعل نبود) و انگلیس در برنامه ریزی خود دقیق بوده است. ضمناً توجه شود که تنگین ترین اقدام انگلیس در مورد ایران هم قرارداد 1919 بود که در آن هم هرگز قصد تجزیه ایران در خوزستان در بین نبوده شد و در حالیکه انگلیس به مصالح خود خواهان تجزیه خوزستان نبوده دیر یا زود مشکل خزعل باید رفع می‌شد و البته این بحث بسیار مفصل بوده و به امید خدا به زودی در مورد این اقدامات رضاشاه در مطلبی دیگر بررسی خواهد شد فقط تا همینجا مشخص است که وقتی اصلی ترین و مهم ترین اقدام رضاخان در همین حد بوده سایر اقدامات او چه حالتی داشته‌اند که کسی چون میرفطروس این اقدام رضاخان را با شکستن کمر استعمار انگلیس در جهان مقایسه کند.

به هر روی این مسائل روند نحوه شکست خزعل بوده و باید گفت کسی که سر سپرده بیگانه باشد پس از پایان تاریخ مصرف به همین راحتی هم قربانی خواهد چنانکه خود رضاخان هم به این سرنوشت دچار شد و شوروی هم با این اقدام رضاخان نظر مثبتی به او پیدا کرده بود اما در این مورد که انگلیس با قربانی کردن این مهره خود چه چیز به دست آورد بعداً بیشتر بررسی خواهیم کرد اما در کل باید گفت این توهمات که رضاخان علیه انگلیس قد علم کرده و ... تنها بخشی از تاریخ نگاری (دروغ نگاری) پهلوی هستند که پرداختن به این موارد فرصت دیگری می‌خواهد و نگارنده امیدوار است در اولین فرصت به این موارد بپردازد اما مقایسه این اقدام با حمایت انگلیس با ملی شدن نفت بیشتر شبیه مضحکه خواهد بود تا تاریخ نگاری و به خصوص که بعداً خواهیم دید که خود رضاخان در مساله نفت چگونه روی خزعل را سفید کرد.

اما نکته دیگری هم که میرفطروس ذکر کرده در مورد خروج ارتش شوروی از ایران و مذاکرات قوام است که آن را با ملی شدن نفت مقایسه کرده گوئی او نیز به این توهم دچار است که شوروی گول امتیاز نفت شمال را خورده و ایران را تخلیه کرده که در مطلبی در پاسخ حمید شوکت این مورد تشریح شده که اولتیماتوم آمریکا و فشار شورای امنیت موجب این امر بوده و با اخطار آمریکا مبنی بر بازگشت به منطقه راهی برای شوروی نبوده و باید پرسید کدام فرد منطقی می‌پذیرد که اگر شوروی قادر بود شمال ایران را ضمیمه خاک خود کند از آن عقب نشینی کرده و 11 روز بعد از اعلام عقب نشینی هم چنان مقاله نامه ظاهری ببندد و در حالیکه در مجلس قبلی قانونی برای تحریم چنان مذاکراتی به همت دکتر مصدق به تصویب رسیده بود، چنان ریسکی کند جز اینکه باید گفت شوروی مجبور بود از ایران خارج شود و در غیر این صورت با اولتیماتوم آمریکا در یک هفته بعد ارتش آمریکا به منطقه باز می‌گشت و حداکثر هم 6 هفته مهلت برای خروج ارتش شوروی پیش بینی شده بود!؟ و از این گذشته رفع مشکل نفت شمال هم با طرح دکتر مصدق بود که همین هم از خدمات ارزنده او می‌باشد اما از دید اینان پنهان است.

باری اگر استدلال آقایان در مورد مسافرت قوام این حد باشد بد نیست بدانیم که شاهدخت اشرف پهلوی هم به شوروی رفته و ملاقات و دیداری با ناز و عشوه با استالین داشته و باید این مورد را هم در معادله آزادی آذربایجان لحاظ کرد.

بعد از این مسائل هم میرفطروس بدون ذکر سند می‌نویسد که دکتر مصدق قوام را شایسته ترین فرد برای مساله آذربایجان دانسته که نگارنده به دلیل عدم ذکر سند در این مورد سخنی ندارد اما آنچه روشن است این است که اولاً در بحث نجات آذربایجان دکتر مصدق قبل از دولت قوام راه درست که توسل به شورای امنیت و مذاکره با آذربایجان بود را پیشنهاد کرده و بعداً هم تا حدی عملاً همین شده بود و در ثانی در همان دوران نخست وزیری قوام هم دکتر مصدق به شدت در بحث تقلب قوام در انتخابات به شدت علیه او مبارزه کرده بود و اصولاً نه قوام و نه دکتر مصدق و نه ... نیروی مهمی در برابر اقدام شوروی نبودند و قدرت در آمریکا و شورای امنیت سازمان ملل بوده و شوروی بر طبق

قراردادها و تعهدات بین‌المللی مجبور به خروج از ایران بوده است. (رجوع شود به پاسخ حمید شوکت در مورد قوام و 30 تیر به قلم نگارنده در وبلاگ نقد دکتر مصدق)

ضمناً یک عملکرد نفرت انگیز دیگر پهلوی‌چیان این است که تمام نهضت ملی ایران برای استقلال و دموکراسی را به ملی شدن نفت تقلیل داده و بیش از 60 سال مبارزه مستمر آن ابرمرد در راستای آزادی و دموکراسی را تنها به ملی شدن نفت تقلیل داده‌اند که جهت اطلاع آقای میرفطروس باید گفت که هدف نهضت ملی دو اصل:

1- استقلال

2- آزادی

بوده و هست و بحث ملی شدن نفت و دولت ملی گرچه تجلی مشخصی برای این مسائل بود اما هرگز اصل نبوده و اگر هم رضاشاه طرفدار ملی شدن نفت بوده باشد یا هرچه ... این هرگز تأثیری در بحث دموکراسی ندارد.

سال های اخیر کتاب های منصفانه و ارزشمندی درباره دکتر مصدق و 28 مرداد 32 منتشر شده اند که از آنجمله اند: زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، دکتر فؤاد روحانی، (1366) خواب آشفته نفت، دکتر محمد علی موحد (1378) و خاطرات اردشیر زاهدی (1385). علاوه بر داوری های منصفانه، اهمیت دو کتاب نخست در اینست که نویسندگان آن از علاقمندان صدیق دکتر مصدق هستند، و ارزش کتاب اردشیر زاهدی نیز در اینست که وی در جریانات منجر به 28 مرداد 32، یکی از بازیگران اصلی بوده و خاطرات او پرتو تازه ای بر این جریانات می تواند باشد.

در مورد اینکه کسی چون آقای موحد که به شدت مورد توجه مقامات جمهوری اسلامی بوده و آقای فطروس او را علاقه مند دکتر مصدق بخواند و یا اردشیر زاهدی کودتاجی و ... در اینجا بحثی نمی‌شود و تلاش می‌گردد تا مطلب بهتر بررسی شود چراکه حرف حق را باید از دهان هر کس شنید اما اینکه کسی چون اردشیر زاهدی را منصف بخوانی به دور از هر انصافی بوده و مردم ایران خیانت‌های او را از جمله در جدائی بحرین از ایران فراموش نکرده و نخواهند کرد و نکته دیگر اینکه میرفطروس در طول این مطلبش هم به کرات به کتاب متینی مامور قدیم ساواک استناد کرده که این نیز روشنگر شخصیت و هدف او است.

در تاریخ معاصر ما، سرنوشت ایران را دو مسئله اساسی رقم زده است، یکی: نفت، و دیگری همسایگی با دولت روسیه (و بعد اتحاد شوروی). بی معنا نیست اگر بگوئیم تاریخ معاصر ایران با «نفت» نوشته شده است! مسئله نفت و خصوصاً استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس از دیرباز آرزوی بسیاری از سیاستمداران ایران بوده (از رضاشاه و محمد رضاشاه تا ساعد و قوام السلطنه و رزم آراء و دکتر مصدق)، مثلاً رضاشاه در جلسه هیأت وزیرانش با عصبانیت، متن قرارداد 1901 داری را پاره کرد و در میان شعله های آتش انداخت و بدنبال آن - از طریق مصطفی فاتح - به سرجان کدمن (رئیس شرکت نفت انگلیس) پیغام داد که: «ایران دیگر نمی تواند تحمل کند و ببیند درآمدهای عظیم نفت به جیب خارجیان سرازیر شود در حالی که خود، محروم از آنهاست»... در واقع اولین گلوله برای ملی کردن صنعت نفت از همین لحظه شلیک شد.

اینکه ایران توانست به سهم بیشتری دست یابد و منطقه عملیات شرکت نفت را نیز از 500 هزار مایل مربع به 100 هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری شرکت نفت انگلیس را در ساختن لوله های نفت تا سواحل خلیج فارس لغو کند، اما تمديد مدت قرارداد تا 30 سال دیگر، اقدامات رضاشاه را با يك

اشتباه بزرگ همراه ساخت، خطائی که سید حسن تقی زاده (وزیر دارائی رضاشاه) از نقش خود در آن بعنوان «آلت فعل» یاد کرده است.

اولاً تاریخ معاصر ایران را تنها نفت و همسایه شمالی رقم زده‌اند. حداقل این است که همسایگی با عراق و نزدیکی ایران از طریق افغانستان با هند هم بسیار در این مورد تاثیرگذار بوده و مورد توجه انگلیس بوده‌اند که قرارداد 1919 و بعد کودتای 1299 به دلیل این حساسیت‌ها بوده‌اند. قبل از اینکه در ایران نفت هم کشف شود استعمار انگلیس به شدت روی ایران حساس بود و تجزیه‌های گسترده ایران در دوران قاجار (که آخرین آن به سال 1260 و 40 سال قبل از روی کار آمدن رضاخان بوده) نمونه روشن این مساله هستند.

همچنین باید گفت این مطلب که میرفطروس قرارداد ننگین 1933 (1312) رضاشاه در مساله نفت را تائید ضمنی کرده و به اشتباه اشاره کند دیگر آخر شاهکار است و نشان از این دارد که تمام هدف او فقط خوش خدمتی به اربابان پهلوی‌اش است و تنها نگاهی به مفاد این قرارداد گویای ابعاد بسیار ننگین این قرارداد است و قبلاً هم اشاره شد که انگلیس گرچه خزعل را قربانی کرد اما به منافع خیلی بهتری رسید که باید شرح داده شوند و همین به تنهایی قادر است به خوبی شخصیت رضاشاه را روشن کند.

در این مورد باید گفت که مساله نفت در ایران دارای دو بعد زیر بوده که عبارتند از :

1- مسائل سیاسی و تاثیر مستقیم بر استقلال ایران

2- درآمد اقتصادی نفت

که این دو مورد را باید از هم تفکیک کرد. چنانکه بعدها هم روش دکتر مصدق چنین بوده است.

اولین امتیاز نفتی ایران هم داری بود که در سال 1901 به مدت 60 سال امتیاز نفت را به یک انگلیسی داده بود. در این قرارداد برای ایران حقوق کاملی از جهت بررسی و کنترل امور شرکت نفت پیش بینی شده بود و همچنین اختلاف طرفین هم باید به حکم در تهران ارجاع می‌د و 16 درصد در آمد شرکت نفت هم باید به ایران می‌رسید اما این مساله برای انگلیس بسیار مضر بودند و حتی در دوران سال‌های 1919 و شرایط بحرانی اواخر جنگ جهانی اول هم موجب بودند که ایران بتواند برخی حقوق خود را از انگلیس مطالبه کند که این برای انگلیس خیلی سنگین تمام شد و بعد از اینکه قرارداد ننگین 1919 برای تحت کنترل گرفتن ایران هم بی‌اثر شد اینان به فکر دیگری افتاده و در دوران رضاشاه به اهداف خود رسیدند به این ترتیب که رضاشاه با سوزاندن قرارداد داری به ظاهر یک ژست مقتدرانه گرفت و بعد در حالیکه در آن زمان در سال 1312 بیش از نصف دوران امتیازنامه داری سپری شده بود قرارداد ننگین 1933 به ایران تحمیل شد که اولاً حق بررسی و تفحص صاحب اصلی نفت یعنی دولت ایران را در حد یک سهامدار شرکت نفت پائین آورده بود و اختلاف طرفین را هم به دادگاه بین‌المللی ارجاع می‌کرد که روشن بود تحت نفوذ انگلیس است. و همچنین مدت قرارداد را هم برای 60 سال تمدید کرده بود که با آن تفسیر تا سال 1372 یعنی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی هم نفت ایران در دست انگلیس بود و از لحاظ اقتصادی هم به شدت موجب ضرر ایران شده بود و البته این امتیاز در قبال خدمات انگلیس به رضاخان و به سلطنت رسیدن او موردی طبیعی بود. جالب است که عاقد این قرارداد تقی‌زاده هم به شدت از این کار ناراحت بوده و بعدها خود را فقط آلت فعل نامیده بود و از این کار ابراز ناراحتی کرده بود. به هر روی در زمینه این خیانت ننگین رضاشاه مطلب جداگانه در بحث نفت و روش دکتر مصدق به قلم نگارنده تشریح شده است ولی امثال فطروس هیچ اشاره ای به این خیانت بزرگ که عاقد آن هم بدان اشاره کرده ندارد و این همه تحقیر ایرانیان را نادیده می‌گیرد و به موارد ظاهر سازی کاهش منطقه امتیاز اشاره دارد که باید گفت انگلیس مناطق نفت خیز را شناسائی کرده و نیازی به سایر مناطق نداشت و یا اینکه تا مدتها بعد هم خطوط لوله شرکت نفت

برقرار بوده و این ننگ بزرگ هرگز از دامن رضاشاه پاک نخواهد شد. حال بگذریم از اینکه در آن دوران هم عملاً جنوب مستعمره انگلیس شده بود.

اوج دروغ و نیرنگ او را در نظر بگیرید که تمديد 60 ساله امتیاز نفت و عدم حق کنترل دقیق امور شرکت نفت را اولین گلوله برای ملی شدن نفت نامیده است شاید هم منشور او این بوده اگر تا زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی قرارداد نفت ادامه می‌یافت بعد از آن نفت ملی می‌شده است!!!

در هر حال توجیه همین خیانت بزرگ رضاشاه در مساله نفت به خوبی روند او را نشان خواهد داد و خوانندگان محترم برای درک بهتر ابعاد این فاجعه می‌توانند به مقاله بررسی نفت و روش دکتر مصدق رجوع کنند.

« نکته ای را که باید به آن توجه داشت اینست که در این هنگام، ایران در بین دو سنگ آسیاب قدرت های استعماری (روس و انگلیس) قرار داشت و هرگونه قراردادی با توجه به موقعیت و ملاحظات سیاسی این دو قدرت بزرگ استعماری انجام می گرفت. بنابراین مواضع سیاسی سیاستمداران وقت می بایستی در کادر فشارهای این «دو سنگ آسیاب» درک گردد و اگر بپذیریم که سیاست را «هنر تحقق ممکنات» تعریف کرده اند، با توجه به سلطه سیاسی - نظامی روسیه و انگلیس در منطقه، بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان ایران در این دوران بدنبال تحقق «ممکنات» بوده اند و نه «مطلوبات» و آنان که خواسته اند در هاله ای از آرمان گرایی و مطلوب خواهی عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعه ایران را به پرتگاه های بی بازگشت سوق داده اند، وقایع 28 مرداد 32 و سرنوشت دکتر مصدق و نتایج بعدی آن، نمونه ای از این «آرمان گرایی» و «مطلوب خواهی» می تواند باشد.»

به جرات باید گفت شاه بیت سخنان فطروس در همین سخنان است که اعلام شود بله باید به نوعی تسلیم انگلیس و آمریکا شد تا کودتای 28 مرداد نباشد و مبارزه مصدق برای استقلال ایران را تخریب کند اما عجیب است که برای این مساله به مطالب متضاد آن تمسک می‌جوید و به این اشاره می‌کند ایران بین دو سنگ آسیاب قرار داشته؟؟

البته آنکه تردیدی نیست که شوروی و انگلیس رقیب هم بودند. رضاشاه در این میان هم نفت جنوب را به انگلیس داد و هم امتیاز شیلات شمال را برای شوروی به مدت 25 سال بعد تمديد کرد و با اعطای امتیازات استعماری توانست نظر مثبت هر دو بیگانه را برای حمایت از خود جلب کند (این موارد در آینده نزدیک در مطلب جداگانه بررسی خواهند شد) اما وطن دوستی مانند دکتر مصدق از موازنه و رقابت این دو استفاده کرده و به کمک مردم هم نفت جنوب را ملی کرد و هم شیلات شمال را ملی کرده و هم بانک شاهنشاهی انگلیس را برچید و هم درس مبارزه به کشورهای استعمار زده داده بود و اگر خیانت فرزند عاقد قرارداد 1933 نبود هم ایران را در بهترین مسیر پیشرفت هدایت می‌کرد هرچند که باز هم اثرات بزرگ نهضت او ادامه یافتند.

میرفطروس سیاست را هنر تحقق ممکنات می‌داند که جا دارد از او پرسیده شود که آیا منظور از تحقق ممکنات این است که ایران استقلال خود را از دست بدهد و مانند دوران دو پهلوی باشد؟ اگر چنین است که باید گفت که هرگز چنین چیزی از ملیون ساخته نیست و راه مصدق برای استقلال ایران و مبارزه تا پای جان برای این مورد است اما اگر بحث عوائد اقتصادی نفت است این مورد بعداً بهتر بررسی خواهد شد که دکتر مصدق برای استقلال ایران حتی اقتصاد بدون نفت را هم پی‌ریزی کرده بود. او به این اشاره دارد که رضاشاه سیاست تحقق ممکنات را در پیش گرفته و مصدق بر خلاف او لجوج بوده که سرنوشت او باید درس عبرت شود اما به این اشاره ندارد که اولاً رضاشاه خود به بدترین سرنوشت دچار شد و در ثانی آیا او حداقل قادر نبود که همان داری را حفظ کند و از این فاجعه جلوگیری کند و از این گذشته مبارزه مصدق برای استقلال ایران بوده و نه نفت که او نفت را مرجع قرار دهد.

« بعد از رضاشاه، مسئله استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس در دولت های ساعد، قوام، رزم آرا و دکتر محمد مصدق نیز دنبال گردید.»

جالب است که این سخنان فطروس هم اشاره به این دارد که در دوران رضاشاه تلاشی در جهت استیفای حقوق ایران صورت نگرفته و البته موردی طبیعی هم می‌باشد ولی اینکه به دولت‌های ساعد و رزم‌آرا در برابر دولت دکتر مصدق اشاره کند هم از آن اقدامات همیشگی او است. جهت اطلاع باید گفت چه در دولت قوام و چه در دولت ساعد فقط در چارچوب امتیازنامه ننگین قبلی 1933 مذاکره شده بود و سهل است در زمان ساعد نزدیک بود امتیاز نفت شمال هم به امریکا داده شود که منجر به واکنش شدید شده بود اما بحث رزم‌آرا و شروع نهضت ملی جدا می‌باشد.

گفتنی است که قرارداد معروف «گس - گلشائیان» زمانی از طرف دولت ساعد به مجلس ارائه شد که فقط چهار روز به پایان دوره پانزدهم مجلس باقی مانده بود. آیا این مسئله، آگاهانه یا عامدانه و ناشی از هوشیاری سیاسی ساعد مراغه ای بود؟ آیا او می‌خواست که در کشمکش‌ها و بحث‌ها و جدال‌های مرسوم مجلس در باره اینگونه قراردادها، عمر چهار روزه مجلس بپایان رسد تا او از فشار دولت انگلیس در تحمیل قرارداد «گس - گلشائیان» رهائی یابد؟ در هر حال، در این جریان، مصدق در نامه خود به مجلس شورای ملی، نه از رد قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» سخن به میان آورد و نه از ملی شدن نفت، ولی با سخنرانی 4 روزه حسین مکی در مجلس و در نتیجه، با پایان رسیدن عمر مجلس پانزدهم، این قرارداد فرصت تصویب یا رد نیافت و به رأی گذاشته نشد.

در مورد لایحه ننگین گس گلشائیان که با فشار انگلیس به ایران تحمیل شده و برای اتمام سریع مطلب به اواخر عمر مجلس پانزدهم سپرده شده بود هم آقای میرفطروس در این زمینه تشکیک کرده که بله شاید این برای آن بوده که به تصویب نرسد اما اولاً اگر آن به مجلس پانزدهم هم ارائه نمی‌شد باز در دستور کار قرار داشته و به مجلس بعدی ارائه می‌شد و در ثانی آگاهان معتقدند که هدف از این اقدام خاتمه سریع کار بوده چراکه شرایط مجلس بعد معلوم نبود و به هر حال در دستور کار دولت و مجلس بعدی قرار می‌گرفت نه اینکه حذف شود و معلوم نبود شرایط مجلس بعدی چگونه باشد که آقای فطروس به آن استناد کنند اما مضحک‌تر از همه این است که او می‌نویسد دکتر مصدق در این ماجرا سکوت کرده و در نامه به مجلس نامی از این قرارداد نیاورده است. جهت اطلاع خوانندگان محترم باید خاطر نشان ساخت که اصلاً مبارزه دکتر مصدق و سایر ملیون در خارج مجلس و تغذیه فکری و تحریک برخی نمایندگان مجلس از قبیل مکی مجلس باعث طولانی شدن مذاکرات و اتمام کار مجلس شده بود تا در مجلس بعدی اینان کلاً ریشه این استعمار را بخشکانند ولی او اشاره‌ای به ریشه ماجرا ندارد و اینکه مکی از چه کسی خط می‌گرفته و بر عکس طوری وانمود می‌کند که دکتر مصدق حتی خواهان رد لایحه «گس-گلشائیان» هم نبوده و اسمی از آن نیاورده که برای درک بهتر مطلب بخشی از نامه دکتر مصدق به مجلس به این شرح است:

«... شما که به استناد قانون اینجانب قرارداد «قوام-سادچیکف» را رد کردید حق این بود که در موقع شور قرارداد «ساعد-گس» مرا به عنوان یک عضو مشاور در کمیسیون‌ها دعوت می‌کردید تا نظریات خود را اظهار و ثابت کنم که ضرر قرارداد داری از نظر مدت برای این ملت هزار درجه کمتر است...» (نامه های دکتر مصدق / ص 104-30 تیر 1328) توجه شود که منظور همان لایحه گس-گلشائیان است که گلشائیان وزیر دارائی دولت ساعد بوده است و در نامه های بعدی به مکی هم چنین می‌نویسد: «در مجلس هم فقط چند تن با این قرارداد منحوس مبارزه می‌کنند. (نامه های دکتر مصدق / ص 105-اول مرداد 1328) به نظر نگارنده هدف میرفطروس و امثال او این است که تا حد ممکن با دروغ مردم را بفریبند و به خیال خودشان تا وقتی اصل قضیه روشن شود مدتها طول خواهد کشید و ای بسا به منافع اربابانش برسد اما باید گفت این کارها بیش از هر چیز رسوائی برای او و اربابانش

خواهد داشت و خوانندگان محترم قضاوت خواهند کرد کسانی که در اوج دربدری و ضعف چنین با دروغ و نیرنگ با مردم برخورد کنند در قدرت احتمالی روی رضاخان را هم سفید خواهند کرد.

و به هر حال با راهنمایی و اقدامات قاطع دکتر مصدق و حمایت برخی نمایندگان از جمله مکی عمر مجلس به پایان رسید و جالب است بدانیم که در حالی که میرفطروس می‌خواهد وانمود کند که این طرح برای رد شدن در اواخر عمر مجلس ارائه شده و گرچه نقل قول مکی هرگز معتبر نخواهد بود اما حتی در خاطرات مکی هم به این که چه ترفندهائی برای به تصویب رساندن فوری این لایحه به کار برده بودند و حتی آن را به صورت ماده واحده درآورده بودند و ... ذکر شده است. (نفت و نطق مکی در مجلس پانزدهم/ 195)

« این گذشته، باید اشاره کنم که اولین «تحریم مذاکرات نفت» و سیاست «موازنه منفی» (که بعدها به سیاست اساسی دکتر مصدق در باره نفت بدل گردید) از نخست وزیری ساعد آغاز شد. او ضمن مخالفت شدید با تقاضای شوروی ها در باره امتیاز نفت شمال (در سال 1323)، بررسی پیشنهادات شرکت های نفتی کشورهای دیگر را نیز به بعد از خروج نیروهای متفقین از ایران موکول کرد (در آن زمان سی هزار سرباز روسی در ایران مستقر بودند).»

این سخنان از جانب کسی که طرفدار حزب توده باشد بعید نیست اما از جانب یک سلطنت طلب دیگر هیچ توجیهی نداشته (مگر اینکه آقای فطروس به یاد گذشته خود افتاده باشد) و نشانگر اوج نیرنگ او خواهد بود. اولاً ساعد خود با شرکت های نفتی آمریکائی برای اعطای امتیاز نفت شمال مذاکره کرده بود که پس از روشن شدن مسائل غوغا به پا شده و شوروی هم خواهان امتیاز نفت شده بود که با این تفسیر اوج دروغگوئی او با نسبت دادن موازنه منفی به مهره های آمریکا بی‌نیاز از بحث است. این هم که ساعد بررسی اعطای امتیاز را به بعد از خروج ارتش بیگانه موکول کرده بود هم به هر حال به نفع قدرت برتر غرب در ایران بود اما در برابر آن با طرح به موقع دکتر مصدق در مجلس چهاردهم کلاً اعطای هر نوع امتیاز به بیگانگان ممنوع شده بود. (رجوع شود به سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم/ حسین کی استوان)

در این میانه، دکتر مصدق نیز از حملات و توهین های نشریات حزب توده در امان نماند بلکه او را نیز (بخاطر مخالفت شجاعانه اش با تقاضای شوروی ها)

لازم به ذکر است که با طرح دکتر مصدق نه به آمریکات و نه شوروی امتیاز داده نمی‌شد و طرح او در حالی که ارتش بیگانه در کشور بود نشان از اوج شجاعت و جان فشانی او برای کشور است.

دولت رزم آرا (شوهر خواهر صادق هدایت) نیز که در کشاکش بین دولت های روسیه و انگلیس، بدنبال نیروی سومی (آمریکا) بود، با اجرای اصلاحات گسترده اداری و اجتماعی (از جمله مبارزه با فساد و سوء استفاده های مالی مقامات دولتی، افزایش مالیات ثروتمندان و خصوصاً تقسیم اراضی دولتی بین روستائیان و تشکیل انجمن های ایالاتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی مشروطیت) در مسئله نفت نیز ضمن درخواست نصفانصف (50-50) سود حاصله از درآمد نفت، بر آموزش ده ساله ایرانیان در امور فنی صنعت نفت و کاهش تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت تأکید ورزید. این طرح با حمایت و همدلی آمریکائی ها (که در آن زمان واقعاً از دوستان و حامیان ایران بودند) همراه بود و براساس آن برای اولین بار، ایران اجازه می یافت تا دفاتر شرکت نفت را بازرسی کند و صادرات شرکت نفت انگلیس را در بنادر ایران زیر نظر داشته باشد. رزم آرا معتقد بود که «با توجه به فقدان امکانات فنی و تدارکاتی و مالی، ملی کردن شناخته شده صنعت نفت، بزرگترین خیانت است» و ... این طرح معقول و ممکن (و نه مطلوب) رزم آرا و توصیه های دلسوزانه وی، متأسفانه در هیاهو ها و جدال ها و جنجال های نمایندگان مجلس و روزنامه های وابسته به آنان تحقق نیافت بطوریکه شخصیت حقوقدان و برجسته ای چون دکتر مصدق از تریبون مجلس خطاب به رزم آرا فریاد کرد: «به

وحدانیت حق، خون می کنیم! خون می کنیم! می زنیم و کشته می شویم! اگر شما نظامی هستید، من از شما نظامی ترم. می کشم! در همین مجلس شما را می کشم!».

چهار روز بعد، سپهبد حاجعلی رزم آرا، نه بدست دکتر مصدق، بلکه بدست فدائیان اسلام کشته شد و شگفتا که قتل رزم آرا با تأیید و جشن و پایکوبی عموم رهبران جبهه ملی (و از جمله مصدق) همراه بود

این مطلب دیگر یکی از عجیب ترین مطالب میرفطروس است چراکه طرح انجمن های ایالتی و ولایتی طرحی با خطر مهم تجزیه ایران بود و به این لحاظ بعید است سلطنت طلبان هم به طور عینی موافقت نشان دهند. البته در اینکه اینان خود به کرات مناطقی چون بحرین را از ایران تجزیه کردن شکی نیست اما اینکه با صراحت از چنین مطلبی که طرح رزم آرا بود حمایت کنند بسیار عجیب است و گرچه از اینان انتظار نمی رود که در مجلس فریاد بزنند امروز که روز تجزیه ایران است اگر من حرف نزنم باید بروم در خانه بمیرم اما اینکه به صراحت چنین اقدامات با نقشه بیگانگان را مثبت بخوانند حیرت آور است.

در مورد بحث 50-50 شدن نفت هم باید گفت:

اولاً این طرح توسط رزم آرا ارائه نشده بود و اگر هم وجود داشته ارائه نشده است که این آقا بدان استناد کند. معلوم نیست وقتی رزم آرا اصلاً چنین طرحی را مطرح نکرده چه جای بحث در این مورد است. البته ظاهراً بعدها انگلیسی ها در مواردی گفته بودند که چنین طرحی به رزم آرا داده اند و او طرح نکرده اما در هر حال مطرح نشده که قابل بحث باشد. حتی در 12 اسفند 1329 هم که او در مجلس حاضر شده بود باز بر پیچیدگی های مساله نفت تأکید کرده بود. (خواب آشفته نفت / ص 116) و چهار روز بعد هم ترور شده بود و اینکه آیا مهلت نکرد که این طرح را ارائه کند و یا طرح غیر قابل طرح شده بود و یا اصلاً به او ارائه نشده بود یا ... بحثی جداگانه است.

دوم آنچه که امثال میر فطروس تلاش دارند تا آن را در لابلای مطلب اصلی گم کنند این است که تمام بحث را به ملی کردن نفت ببرند در حالیکه باید گفت که مهم بحث استقلال ایران بوده و در آن شرایط یکی از ملزومات آن این بوده که بساط استعمار انگلیس برچیده شود و الا این مورد هدف اصلی نبوده است. بعدها هم تاریخ نشان داد که انگلیس به چیزی کمتر از تجدید استعمار خود در ایران راضی نمی شد.

شاه بیت تمام سخنان اینان هم این است که بحث 50-50 شدن نفت را طرح کرده و مصدق را مخالف آن نشان دهند و بدون اشاره به بحث بازگشت استعمار به ایران همه چیز را حول این محور توجیه کنند که بعد نشان خواهیم داد که مصدق عملاً در بحث درآمد نفت بسیار انعطاف داشت و بر خلاف این جعلیات مشکل او با بازگشت استعمار به ایران و نابودی آزادی مردم بود که با 28 مرداد انجام شد.

بنابراین اولاً این سخن میرفطروس که رزم آرا خواهان 50-50 شدن نفت بوده و چنین طرحی داده غلط است چراکه اصلاً این طرح او ارائه نشده است تا به قول میرفطروس این طرح خوب و دلسوزانه رد شده و ملیون خیانت بزرگ ملی شدن نفت را مرتکب شوند!!!! حال به چه دلیل بحث جدائی دارد.

از این گذشته گرچه آوردن نصف حقیقت خود از بزرگترین دروغ ها است و آقای فطروس با کمک صفحه 110 کتاب خواب آشفته نفت به این اشاره کرده که رزم آرا علاوه بر بحث 50-50 در پیشنهادی درخواست آموزش ده ساله ایرانیان در امور فنی صنعت نفت و کاهش تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت تأکید ورزید. این طرح با حمایت و همدلی آمریکایی ها (که در آن زمان واقعاً از دوستان و حامیان ایران بودند) همراه بود و براساس آن برای اولین بار، ایران اجازه می یافت

تا دفاتر شرکت نفت را بازرسی کند و صادرات شرکت نفت انگلیس را در بنادر ایران زیر نظر داشته باشد، را ارائه کرده است که البته این سخن صحیح است و حتی معاون وزیر خارجه آمریکا هم این مطلب را در 21 سپتامبر 1950 (30 شهریور 1329) با انگلیس در میان گذاشته بود و حتی در مورد شرایط بهتر قراردادهای آمریکایی اعلام موضع کرده بود اما در صفحات بعد همان کتاب هم نوشته شده که انگلیس روی خوشی به این موارد نشان نداده و از این گذشته باید گفت که مقداری هم نرمش انگلیس در برابر ایران تنها به این دلیل بوده که به دلیل بالا گرفتن روحیه ملی گرائی این کشور مجبور به عقب نشینی شده والا شرکت نفت همان بود که حتی حق طبیعی ایران را هم نمی‌داد و از هیچ ظلمی به ایرانیان کوتاهی نداشت و بعد هم نشان خواهیم داد که رزم‌آرا تا مدت‌ها حامی همان لایحه گس-گلشائیان بوده که این خیانت او بی نیاز از بحث است حال اگر با مبارزات ملیون انگلیس مجبور به عقب نشینی از آن شده هرگز ربطی به رزم‌آرا نخواهد داشت.

به هر حال رزم‌آرا به مرور به پایان خط رسیده و در برابر ملیون ناتوان بود و در عین حال به دلیل روابط خوب با بیگانگان می‌رفت تا در آخرین اقدامات با یک کودتای نظامی کار را تمام کند و در عین حال شاه هم به شدت از او وحشت زده شده بود و وجود او خطر بزرگی برای شاه شده بود و لذا به تحریک شاه فدائیان اسلام در صدد ترور او برآمدند و با فشار اسدالله علم یار نزدیک شاه او را به مجلس ختم آورده و ترور کردند که شرح این بحث جدا است اما جالب است که فطروس به این اشاره می‌کند که دکتر مصدق به کشتن رزم‌آرا اشاره کرده و چهار روز بعد او توسط فدائیان اسلام ترور شده است که این نیز یک نمونه دیگر از دروغ نگاری‌های او است که مطالب زیر پاسخ آن است:

1- اولاً این سخنان دکتر مصدق در 8 تیرماه 1329 بوده و ترور رزم‌آرا در 16 اسفند 1329 یعنی به فاصله حدود 8 ماه نه 4 روز بعد! (نطق‌های دکتر مصدق در تدارک ملی شدن نفت / ص 59)

2- دوم باید گفت که شواهد به طور روشن نشان می‌دهند که مدت کوتاهی قبل از ترور رزم‌آرا فدائیان اسلام با شاه ملاقات کردند و او همه مشکلات را به گردن رزم‌آرا انداخته است چنانکه نواب در این مورد در دادگاه گفته بود: «در زمان نخست وزیری رزم‌آرا من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم. در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او که خود را مسلمان می‌داند چرا جلوی این همه فساد و هرزگی‌ها را نمی‌گیرد. بعد افزودیم قصد ما نابود کردن مسببین فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما همه تقصیرها را متوجه رزم‌آرا کرد» (رجوع شود به مقاله ارزنده دشنه سوداگران سیاسی در کف خونریز فدائیان اسلام - بخش یکم / محمد امینی که سایر اقدامات دربار در ترور رزم‌آرا را هم نشان می‌دهد) اما عجبا از جماعت پهلوی چی که این حادثه را حتی ذکر هم نمی‌کنند و معلوم نیست آیا فکر می‌کنند تمام کتب تاریخی از جامعه رخت بر بسته‌اند و هیچ کس حتی تاریخ‌ها را با هم مقایسه نخواهد کرد؟ حیرت انگیز است جماعتی که تیر چوبی در چشم دیگران را به هیچ انگاشته و پرکاهی در چشم خود را به کوهی می‌بینند.

3- دکتر مصدق هرگز حاضر نشد با قاتل رزم‌آرا حتی یک عکس هم ببیند و با طرح عفو او هم توسط نمایندگان مجلس ارائه شده و به تائید خود شاه هم رسیده بود، مخالف بود و سهل است دکتر مصدق در اوائل دوران قدرت خود هم همین فدائیان اسلام را به زندان انداخت که این را باید با اقدامات شاه در قبل و بعد از کودتای 28 مرداد و استفاده ابزاری از اینان مقایسه کرد.

4- این سخنان دکتر مصدق ربطی به بحث ملی شدن نفت و 50-50 شدن نفت و... نداشته که آقای میرفطروس بر آن مانور دهد بلکه باید گفت که در 4 آذر 1329 پیشنهاد ملی شدن نفت توسط دکتر مصدق مطرح شده بود که مورد مخالفت نمایندگان قرار گرفته بود و رزم‌آرا در 5 تیر 1329 به قدرت رسیده بود و این سخنان دکتر مصدق در 8 تیر 1329 در مخالفت با دیکتاتوری رزم‌آرا و هشدار کودتای او بوده و او به این اشاره کرده که رزم‌آرا در زمان ریاست ستاد ارتش (قبل از نخست وزیری) شهربانی را زیر کنترل خود گرفته و چاقوکش به مجلس فرستاده تا نگذارد نمایندگان کار کنند و بعد

می‌گوید: « خدا شاهد است اگر ما را بکشند پارچه پارچه بکنند زیر بار حکومت این جور اشخاص نمی‌رویم به وحدانیت حق، خون می‌کنیم! خون می‌کنیم! می‌زنیم و کشته می‌شویم! (با عصبانیت) اگر شما نظامی هستید، من از شما نظامی ترم. می‌کشم! در همین مجلس شما را می‌کشم! » (متن مذاکرات مجلس شانزدهم، 8 تیرماه 1329 نقل از نطق‌های دکتر مصدق در تدارک مقدمات ملی شدن نفت در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی / انتشارات امیرکبیر 1357 / ج 1 / ص 59)) که این عزم قاطع او و آمادگی جان فشانی برای مقابله با دیکتاتوری تا به آخر عمر هم در او وجود داشت اما هرگز از مسیر قانون خارج نشده بود و در اوج قدرت بر خلاف دیکتاتورها هرگز کسی را نکشت و ظلم نکرد. معلوم نیست این جماعت اگر این سخن دکتر مصدق از عصبانیت را نداشتند چه می‌کردند؟ و عجا که کمترین اشاره‌ای به تمام جنایات شاه ندارند ولی این مورد را به این حد بزرگ می‌کنند!!! که فقط نشان از ناتوانی آنها است.

5- شواهد به طور روشن نشان می‌دهند که رزم‌آرا تا مدت‌ها به دنبال همان لایحه گس-گلشائیان بوده و خود رزم‌آرا در هفته سوم مهر 1329 در جلسه استیضاح گفته بود وقتی لایحه را پس نگرفته پس دولت با آن موافق است! (خواب آشفته نفت / ص 110). جالب است که میرفطروس در همین صفحه کتاب به پیشنهادهای بعدی رزم‌آرا در 30 شهریور در مورد سایر پیشنهادهای رزم‌آرا اشاره کرده ولی به این مطالب کمترین اشاره‌ای ندارد و با دقت و وسواس تمام به نوعی برنامه ریزی کرده تا تمام افراد مقابل دکتر مصدق افرادی خادم معرفی شوند شاید بتواند از ارزش دکتر مصدق بکاهد اما مثلی هست که می‌گوید آوردن بخشی از دروغ خود بزرگترین دروغ‌ها است.

و با مجموع این شواهد دروغ‌نگاری میرفطروس بی‌نیاز از بحث است چراکه نه رزم‌آرا 50-50 طرح کرده بود و نه طرح تجزیه ایران کاری صحیح بوده و از این گذشته سخنان دکتر مصدق هم هرگز 4 روز قبل از ترور رزم‌آرا نبوده بلکه چندماه قبل و به دلیل مخالفت با دیکتاتوری او بوده و جالب تر اینکه شاه مدت کوتاهی قبل از آن دیداری با فدائیان اسلام داشته و تمام گناهان را به گردن رزم‌آرا انداخته تا خطر کودتای نظامی این امیر مقتدر ارتش را از خود دور کند و ... و در نهایت اینکه با توجه به اقدام رزم‌آرا در برابر ملیون خیانت او غیر قابل تردید است و ضمناً او همو بود که در مجلس برای تحقیر ایرانیان آنان را ناتوان از ساخت یک آفتابه دانسته بود و تا مدت‌ها از گس-گلشائیان حمایت کرده و ایران را ناتوان از اداره صنعت نفت دانسته بود که باید گفت گرچه آن کار بسیار پیچیده بوده اما بعدها به همت ملیون به رهبری دکتر مصدق در اقدامات بسیار ارزنده‌ای صنعت نفت به راه افتاده بود و ثابت شده بود که بر خلاف نظر رزم‌آرا ایران قادر به راه‌اندازی چرخ‌های صنعت نفت هم خواهد بود اما فرق آنجا بود که رزم‌آرا برای قبضه کردن قدرت نیاز به حمایت انگلیس داشت اما مصدق استعمار را از ایران بیرون کرد.

« پیگیری بحث‌های مربوط به نفت در مجلس، نشان می‌دهد که سال‌ها پیشتر، ساعد مراغه‌ای سیاست «تحریم مذاکرات نفت» را آغاز کرده بود و سپس در همین زمان، غلامحسین رحیمیان (نماینده قوچان) طرح «الغای قرارداد نفت جنوب» را به مجلس پیشنهاد کرد و از مصدق نیز تقاضا نمود تا آنرا امضاء کند، ولی مصدق از امضاء و تائید این طرح قانونی، خودداری کرده بود. (متینی، صص 158-159، به نقل از: کی استوان، ج 1، ص 222-223). حسین مگی ضمن اینکه خود، نریمان و حسین فاطمی را مبتکر این طرح می‌داند، تأکید می‌کند که « دکتر مصدق آخرین کسی بود که امضای خود را پای پیشنهاد نهاد». (متینی، ص 228، به نقل از: موحد، ج 1، ص 118)»

این سخنان نیز بیشتر شبیه شوخی بوده و تنها برای کم کردن از ارزش دکتر مصدق است چراکه قبلاً شرح داده شد که ساعد به مذاکراتی با آمریکائیان در مورد نفت شمال مشغول شده بود که همین جنجال به پا کرده بود و از این گذشته پس از آن هم ساعد سیاست تحریم مذاکرات را نداشته بلکه آن را به خروج ارتش اشغالگران از ایران موکول کرده بود که مشخص است به نفع آمریکا و غرب بوده و به

عکس دکتر مصدق طرح منع واگذاری امتیاز نفت را با تصویب رسانده بود. همچنین مضحکتر از آن این است که میرفطروس طرح الغای امتیاز نفت جنوب را هم در همین دسته رده بندی می‌کند شاید از ارزش دکتر مصدق به عنوان مبتکر و مجری موازنه منفی بکاهد اما کمتر کسی است که نداند این طرح که از سوی نمایندگان حزب توده ارائه شده بود برای مقابله با انگلیس بود و بحثی هم از ملی شدن نفت در میان نبوده چراکه خود اینان چند روز قبل خواهان اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی بودند که چون موفق نشدند به این کار روی آوردند و دکتر مصدق هم با توجه به شرایط از امضای آن خودداری کرده و اعلام کرده بود باید برای هر کار به دنبال راهکار قانونی بود و بعدها که شرایط بهتر شده بود این کار را انجام داده بود گرچه باید گفت اگر استقلال و آزادی ایران تامین می‌شد نیاز به چنان کاری هم نبود اما مشکل از آنجا بود که سیاست استعماری انگلیس تمامی نداشت.

در این مورد هم که کسی چون مکی خود را مبتکر ملی شدن نفت دانسته باید گفت که اگر به سخنان این افراد اعتماد شود پس هر کس می‌تواند مدعی ابتکار ملی شدن نفت باشد؟! و اقدامات بعدی مکی پس از کودتا بسیار گویا هستند و او نیز مشابه کسانی بود که به دلیل وجهه بالای نهضت ملی از آن حمایت مقطعی کرده و بعد راه خیانت و در خط قدرت بودن را در پیش گرفتند و پس از انقلاب هم به خدمت روحانیون درآمدند ولی جالب است که چگونه پهلوی‌چیان تا این حد نظرات بدون سند و مدرک مهره-های خادم جمهوری اسلامی را مدرک قرار می‌دهند؟! و عجب که در تلاشند که به همین راحتی رهبر ملی شدن نفت را با این سخنان کوچک کنند گویی سخنان برجسته ترین رهبران استعمار ستیز جهان در وصف او را نشنیده‌اند!؟

« از طرف دیگر: دکتر مصدق در ملاقات با شاه و در پاسخ تلگراف تشویق و تائید او تأکید کرد که: «شاه، سهم بزرگی در موفقیت های دولت (در امر ملی کردن صنعت نفت) داشته است و نام او در تاریخ خواهد ماند ... هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده، مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت، دولت را تقویت و رهبری فرموده اند». (متینی، صص 265 و 293، به نقل از: مصدق، ص 366؛ موحد، ج 1، ص 456)»

این مطلب را که دکتر مصدق در صفحه 368 خاطرات خود را هم شرح داده باید گفت در پاسخ نامه بلند بالای شاه در تمجید از دکتر مصدق بوده و با توجه به سیاست دکتر مصدق برای جلب حمایت شاه امری عجیب نبوده اما اگر سخنان دکتر مصدق ملاک باشد که سخنان بعدی او روشنگر هستند و اینان بدون اشاره به سخنان شاه در مورد خدمات بزرگ دکتر مصدق که موجب این پاسخ شده به این موارد استناد می‌کنند.

باید پذیرفت که در مجلس پانزدهم و شانزدهم، کسانی مانند حسین مگی، دکتر بقائی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، دکتر شایگان، نریمان، دکتر فاطمی، آیت الله کاشانی به رهبری دکتر مصدق در تحقق این هدف بزرگ ملی تلاش کرده اند.

این مطلب صحیح بوده و از همان زمان هم به رهبری دکتر مصدق در این جهت تلاش شده اما با مطلب قبلی که مصدق در نامه به مجلس پانزدهم اشاره‌ای به گس-گلشائیان و ... نکرده متناقض به نظر می‌رسد!؟

(خاتمه نقد و پاسخ بخش اول کتاب آسیب شناسی یک شکست علی میرفطروس)

باری تا به اینجا تقریباً تمام مطالب عمده و مهم بخش اول کتاب میرفطروس آورده و بررسی شدند که مشخص است در مطالب او چه حجمی از دروغ گویی وجود دارد و تشریح تک تک این دروغ‌ها چقدر

زمان برده و چقدر نیاز به تایپ دارد چراکه او با هزار نیرنگ در تلاش است تا ننگ خیانت پهلوی را پاک کند و کمترین اشاره‌ای به ابعاد خیانت‌های دو پهلوی ندارد که توضیح داده شدند و همچنین هر جا کمترین اشاره‌ای به نام دکتر مصدق شده به طور دقیق بررسی شد که عمده آن فقط فقط دروغ و جعل تاریخی هستند و فقط در موارد اندکی از او تعریف شده (برای خالی نبودن عریضه) و باید گفت که همین روند تا به آخر کتاب هم ادامه داشته و در پاسخ بخش‌های بعدی فقط به مواردی که نام دکتر مصدق اشاره شده پاسخ داده خواهد شد اما از همین حد از دروغ‌نگاری خوانندگان محترم باید توجه شده باشند که پاسخ فطروس تا به آخر فقط اعلام دروغ‌های او و روشن کردن حقایق خواهد بود و دریغ از بحث منطقی و تحلیل علمی و منطقی...

که با این تفسیر باید حق داد که هیچ محقق اهل مطالعه و اهل کار جدی هرگز تمایلی به پاسخ این دروغ‌نگاری‌ها ندارد چراکه اگر قرار باشد هر کس از دور رسیده و وجود خورشید را انکار کند و قرار باشد با دلیل علمی به او پاسخ داده شود انرژی فراوان مصرف خواهد شد و نگارنده بارها در مورد مطلب فطروس مشابه این پاسخ و بی‌ارزش بودن پاسخ گوئی به او را شنیده است اما در هر حال بنا به برخی دلایل باید عرض شود که نه تنها پاسخ کتاب که پاسخ سایر مطالب او را هم خواهد داد.

ادامه در بخش دوم

برگرفته از : <http://naghdrmosadegh2.blogfa.com>